

بچه گربه جنگل

نویسنده و تصویر گر:

محمد علی شکفتی



یکی بود یکی نبود. یک روز وقتی که بچه گربه در جنگل دنبال غذا میگشت یکدفعه چشمش به یگ گربهٔ بزرگ افتاد که لای درختان افتاده بود. نزدیک رفت و دید که یک گربهٔ زخمی و بیهوش در بین درختان افتاده است. گربهٔ زخمی صورتش آنقدر خون آلود بود که نمی شد او را شناخت.

بچه گربه فوراً رفت پدر و مادرش را خبر کرد و آنها هم با عجله به کمک گربه زخمی شتافتند و او را به خانه خود آوردند. پدر و مادر بچه گربه فوراً او را روی تخت خواباندند تا مداوایش کنند. خونهای بدن او را پاک کردند و زخمهای او را بستند. گربه زخمی پس از مدتی استراحت به هوش آمد و دور خودش را نگاهی کرد و خیلی خوشحال شد.

